

گذرا بگویم و بگذرم که بسیاری از شاعران و منتقدان ما معتقدند که خرما نتوان خورد از این نخل که روزی آوازهٔ رطبش تا بغداد رفته بود، و امروز آن قدر نیست که دهان سمرقند را شیرین کند! اینکه چرا چنین شد، و این آفت از کجا آمد خود حکایت مشنوی هفتاد من کاغذ است که شرح آن را این زمان می گذارم تا وقتی دیگر.

این بار غارتگران فرهنگ بی صدا آمدند، بی اسب و شمشیر، چراغ در دست، و گزیده ترین کالای فرهنگ-زبان مادری-را به یغما بردند، تا برادرانم به جای ذکر حضرت عشق و جملات عرفان «ابن عربی» محو واژه های پریده رنگ لاتین شوند و در کعبهٔ دلها هبلها دیگر بار قد علم کنند.

این بار دشمنان به قتل عام واژه های رشید پارسی کمر بستند؛ واژه هایی که ریشه در قرآن و حافظ داشتند، واژه هایی که گاه ابر می شدند در حافظیه، باران می شدند در کوههای بدخشان، ناله می شدند در درهٔ یمگان، رنگین کمان می شدند در جام خیام و پرتوشان از بیهق و نیشابور تا خجند و فرغانه را چراغان می کرد. روزها گذشت، اما امروز از شعر تاجیک چه مانده است؟ قله های ادبی اش چقدر به قله شبیه اند؟ پرندگانش تا چه ارتفاعی پر می گشایند؟

این درست که روزگاری تنومندترین شاخهٔ ادب پارسی ریشه در خاک ماوراءالنهر داشت. این درست که روزگاری زلال ترین

سنگین بود، متأسفانه امروز این کفّه به همان نسبت بالا ایستاده است. این را تاجیکان نیز -از جمله شاعر شهیر بازار صابر- به صراحت و صداقت گفته اند که: «شعر تاجیک از حیث قوت و قدرت، پس از شعر ایران و افغانستان قرار دارد.» اگر چه این جایگاه واقعی، هرگز تلاش شاعران آنجا را کمرنگ نمی کند و از حق نیز نباید گذشت که در آن سامان روزگار بر وفق مراد شعر پارسی نگشته است و اگر ایران و افغانستان نیز درگیر چنین بلای هفتاد ساله ای بودند، شاید سرنوشت ادبی شان از سرنوشت ادبیات امروز تاجیک دردناک تر بود. در مورد کشور ناآرام افغانستان، با وجود جنگها و برادرکشی های داخلی که از بیرون هدایت می شود، زبان پارسی و شعر مقاومت آن دیار از حیات ادبی نسبتاً خوبی برخوردار است. اگر چه دستهای اجنبی می کوشند تا در آنجا این جنگ خانمانسوز را به جنگ زبان پارسی و پشتو و در تاجیکستان به جنگ زبان روس و ازبک و تاجیک تبدیل کنند و این حکایت امروز نیست، تسلسل دردناکی است که پیشتر نیز بث الشکوای بیدل دهلوی بوده است، آنجا که می گوید:

كوك ناهمیدگی جهل است، بیدل! جهل سخت

هر کجا دیدیم بحث ترك با تاجیک بود

در آغاز قرن بیستم امیران خودکامهٔ منفیتی^۱ یا حمایت نزاران روس، بخارا و سمرقند را غلام حلقه به گوش خود کردند و

مقدمه ای بر شعر

● علی رضا قزوه

آخرین بازماندگان نسل ادبی و فرهنگی فرارود، کسانی چون احمد مخدوم دانش^۱، شمس الدین شاهین^۲، محمدصدیق حیرت^۳، عبدالرئوف فطرت^۴، صدرالدین عینی^۵ و ... به پاسداری از چراغ دود گرفته فرهنگ و ادب، و حراست از هویت پارسی برخاستند. در چنین شرایطی در روسیه نیز آتش انقلاب ۱۹۱۷ شعله گرفت و زخم خوردگان حکومت خودکامه بخارا، به گرد این آتش جمع شدند، شعله های سرکش انقلاب سرخ جاری شد و کوچکترین ایستادگی در برابر آن در حکم موافقت و همدلی با امیران خودکامه بخارا به حساب آمد؛ به قول احمد مخدوم دانش:

«ای طرفه، سخت زمانهٔ عجیبی بود، علما به فرضیت جهاد، نفیر می کشیدند و نمی دانستند که این غزا کجا فرض شد و سبب وجوب آن چه بود و غزا به چه اسباب توان کرد...»^۶

چشمه های شعر از بخارا و سمرقند و بلخ و مرو می جوشید، و بزرگترین حادثه های علمی و ادبی در آن دیار اتفاق می افتاد، و به خاطر حضور طاهریان و سامانیان، در آن سامان، ادب و علم و آزادگی سرو سامان گرفته بود و صاحبان کتابهایی چون جوامع الحکایات و لوامع الروایات، التمرغ، سندبادنامه، مطلع سعدین و مجمع بحرین، تذکرة الشعراء، الکشاف فی تفسیر القرآن، ذخیره خوارزمشاهی و ... همه از سرزمین آفتابی ماوراءالنهر برخاستند و از میان ستارگان ادب این سرزمین نامهای درخشانی چون رودکی، کسایی، شهید بلخی، مولانا، ناصرخسرو، کمال خجندی و عارفان و دانشمندانی چون بیرونی، خوارزمی، سکاکی، نجم الدین کبری، خوارزمی، و ... خاستگاهشان سرزمین فرارود^۷ بود، اما اگر در روزگاران گذشته کفّه ادبیات و فرهنگ فارسی در ماوراءالنهر تا این حد

چه فراوان عالمان و شاعران و روشنگرانی را که با نهمت «جدیدی»^{۱۱} به پای دار بردند و سیلی خوردگانی چون «عینی» اگر به پیشواز انقلاب اکتبر، شعرها سرودند و شادمانی کردند بدین خاطره بود که انقلاب اکتبر، آخرین دستگیره‌رهای شان بود، اما این همدلی‌ها و موافق‌خوانی‌ها، برای تاجیکان چه تحفه‌ای هدیه آورد؟ با آن همه هورا کشیدن‌ها و داس و چکش بالابردن‌ها، روزی فلان شهرشان را به زور از آنان جدا کردند، دیگر روز، زبان مادری شان را از آنها گرفتند و فردایی دیگر از چهره‌های تابناک آن سرزمین که فرزندان ادبی ناصر خسرو بودند، خواستند تا در مدح «داهی»^{۱۲} و داهیچه‌ها و استالینک‌ها قلم فرسایی کنند! و به نام ادبیات کارگری میراث گرانسنگ ادبی، مورد انکار و بی‌مهری قرار گرفت، و با تبعید و اعدام دهها نویسنده و شاعر آزادی‌خواه تاجیک، جو وحشت را در ادبیات این سرزمین ایجاد کردند. مگر پدر «محمی الدین خواجه یف»^{۱۳} نویسنده را به جرم تدریس علوم دینی به روستای نیکولای الکساندر و فسکای روسیه تبعید نکردند؟ مگر «عبدالقادر محمی الدین الدینوف»^{۱۴} مدافع صدیق فرهنگ و زبان فارسی را به جرم آزادی، اعدام نکردند؟ مگر «سعدالله ربیعی»^{۱۵} شاعر، در تصفیه‌های استالینی کشته نشد؟ مگر نویسنده تاجیکی، «رشید عبدالله»^{۱۶} سمرقندی در حکومت استالین، در زندان جان نسپرد؟ «عابد عصمتی»^{۱۷} شاعر، سالها در زندان استالین اسیر

نمود؟ چرا «جمعه آدینه»^{۱۷}، نویسنده تاجیک، سالها اجازه چاپ آثارش را نداشت؟ چرا «ساتم اولغ زاده»^{۱۸}، نویسنده بزرگ تاجیک، تنها به جرم آنکه پسرش به یکی از کشورهای اروپایی پناهنده شد، سالها آثارش گرفتار سانسور بود؟ مگر صدها نویسنده و شاعر آزاده دیگر سرنوشتی جز این گونه داشتند؟ این بود فرهنگ طلائی زبان فارسی که روسها و انقلاب بلشویکها آن را هدیه آورد؟! همین بود آن «اقشلاق طلائی»^{۱۹} که شاعران تاجیک به مدح آن برخاستند؟ به راستی دستاوردهای انقلاب اکتبر برای تاجیکان چه بود؟ و چه مانده است برای کشاورزان فقیر - و به قول خودشان کم بغل^{۲۰} - تاجیکی، آنهایی که تنها تخته پشت شان ناکشته مانده است^{۲۱}! هفتاد سال، روز و شب، همه خاک را پنبه کاشتند تا با رشته‌های آن پرچم داس و چکش لنین یافته و برق چکمه‌های استالین بیشتر شود! تا امروز تاجیکستان یکی از فقیرترین مردم آسیای میانه باشد، تاریشه‌های فرهنگ خود را فراموش کنند، و در این فرهنگ، رودکی و رابعه و کمال و دیگران به شرطی می‌توانند شاعران تاجیک باشند که در شعرشان کلمه کارگر و داس و چکش وجود داشته باشد! و شگفتا که گاه آنان را نیز به عنوان مدافعان ادبیات سوسیالیستی، معرفی می‌کنند! تا جایی که خیلی‌ها باورشان شده است که کاوه آهنگر همان «کاوه داسگر و چکش ساز» بوده است^{۲۲}! و مگر می‌گذارند تاجیک چشم بگشاید و ببیند دیروز که بوده

امروز تاجیک



است و امروز کیست، و راه فرمایش از کدام آبادی می گذرد و چگونه می توانده فردای روشنی برسد. و امروز، زبان فارسی به ظاهر دیروزی زنده است، اما چه زبانی؟ زبانی بی روح! زبانی که دیگر قادر نیست آن همه عظمت دیروز را منتقل کند. زبانی که چون جسدی مومیایی، تنها هیبت و شکل و شمایل دارد! و بدا به حال شاعرانی که با زبان مرده سخن بگویند و در صدد زنده کردن زبانشان برنیایند. و بدا به حال زبانی که دچار جمود باشد و حرکت نیافریند. و اینجاست که شاعران برانگیخته می شوند تا «زبان» را از «زبونی» نجات دهند!

و ما اگر فردایی آفتابی می خواهیم، دروازه ها را به روی اهالی دل بگشاییم. نگاه به تنگی دیده و پیشانی کشیده نکنیم، وطن را بسراییم، اما بدانیم، وطنی بزرگتر از اینجا داریم، به قول مولانا:

آن وطن مصر و عراق و شام نیست
آن وطن جایی ست کور نام نیست

به تاجیکستان عشق بورزیم، اما یادمان باشد تا دلهامان افلاکی نشود، بوی مولانا و حافظ و بیدل، نمی گیریم. تنها بیدلان آسمانی دل می توانند بگویند: «تنگی فشار دیده از یک نمی شود»^{۳۳}. در پی انتساب شخصیت های بزرگ به خودمان نباشیم، ما بزرگ شویم تا دیگران به ما فخر کنند، دریاها را با نخی به انگشت مان گره نزنیم، افسار دریاها در دست ما نیست، حافظ ها، و بیدل ها، قبل از همه متعلق به مردمانی هستند که به زبان پارسی عشق می ورزند؛ سپس به انسانیت تعلق دارند!

به فضای شعر امروز تاجیکستان سری بزنیم، چرا در این فضای سنگین و دم کرده و محدود، پرواز کردن این همه دشوار شده است؟ روزگاری دراز، لنین و استالین پرستی بر سرزمین شوراها سایه افکننده بود و دیدیم که در شکستن این بتهای سنگی، خروشچف و گورباچف - رهبران حزب کمونیست و دولت اتحاد شوروی - بی تأثیر نبودند. واقعه سال ۱۹۹۱ زلزله ای بود که آخرین بت های ترک خورده سیاسی را بر زمین انداخت، آن بتهای سیاسی شکسته شدند، اما در فضای ادبی آن سامان، هنوز به شدت شخصیت پرستی وجود دارد! هنوز حتی یک نقد جدی و بی پروا بر آثار تورسون زاده^{۳۴} میرشکر^{۳۵} - که جدا از توانایی های ادبی شان، کاستی هایی نیز دارند - یک گناه

کبیره محسوب می شود! هنوز در کنار نام حبیب یوسفی^{۳۶} و امین جان شکوهی^{۳۷} و میرسعید میرشکر، نمی توان شعر شاعری دردکشیده و گمنام چون غفورملا^{۳۸} را آورد، حتی اگر رباعی به این زیبایی داشته باشد:

ای بی خردان چرا مرا سنگ زنید
بر دامن پاک، تهمت ننگ زنید
فردا چو صدف مرا ز دریا جویند،
چون داس شکسته ای شما زنگ زنید

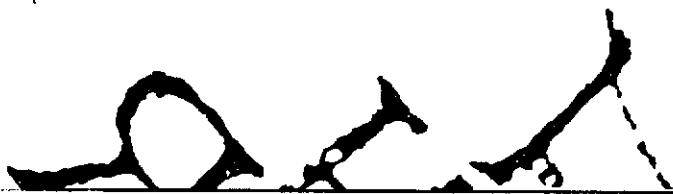
آیا یک عمر تبعید و تنهایی و غربت برای آدمی چون غفور ملا بس نبود؟ این شهرت زدگی ها فضای شعر تاجیک را سیاه کرده است! مگر باید همیشه صاحب کتاب و جایزه دولتی فلان و بهمان بود؟

و دیدید که به قول غفور ملا بسیاری از آن داسهای شکسته زنگ زدند، اما همین یک رباعی این پیرمرد تاجیک، در حافظه ها خواهد ماند، او اگر چه شاعری بزرگ نبود، اما روحی بزرگ و دلی به سپیدی صدف داشت. و ما اگر چشم و دل حق بین داریم، همین زلالی ها را - هر چند کوچک - بر رودخانه های گل آلود ترجیح بدهیم و در جستجوی پالایش جسم و روح ادیبانمان باشیم.

باور کنیم بسیاری از شعرهای تاریخ مصرف دار لاهوتی و میرشکر و تورسون زاده و دیگران، در سنایش لنین و استالین، حالا فقط به درد پاکت های تخمه و ذرت پرشته، در باکو می خورد! تمام شد و رفت! داهی ها می روند، و تنها آدمهای زیرک و باهوش می دانند که فردا متعلق به حضرت عشق است و سید نور، سنگها شکسته می شوند، سنگریزه می شوند، اما دریا همچنان دریاست، نور، نور است و ناصر خسرو، تا همیشه ناصر خسرو است.

حالا از باب تنوع هم شده، بگذار فصلی از شعر دوست داشتنی بازار صابر را بیاورم و با همین شعر نقبی بزنم به شعر شاعران امروز تاجیک:

پس از ما آدمی می خیزد از عالم
که دستش را به روی شانه خورشید خواهد برد
به ما اجداد پاک و ساده اش هم فخر خواهد کرد
و هم افسوس خواهد خورد



که ما هم چند در دنیا گهی پیغمبری کردیم
برای خودی افکندیم هیکل ها و منبرها
و در حکم خدایی زندگی کردیم
ایا سنگ بزرگی

سنگ هیکل های اربابان
که در دنیا به جای مرده ها رویده اید از خاک
زمانی از شما هم در قضاوتها
نشان بی نشانها را همی جویند
گناه بی گناهان را همی پرسند.

این شعر، یک واقعیت است. اگر چه شاعری چون میرسعید میرشکر (۱۹۱۲-۱۹۹۳ م) دارنده جایزه دولتی رودکی و استالین، طنز تندی علیه آن نوشت!

اجازه بدهید از استاد عینی شروع کنم. صدرالدین سیدمرازاده عینی از شاعران و محققان و مبارزان شناخته شده تاجیک است. او را بنیانگذار ادبیات نوین تاجیک می دانند. نویسندگان و شاعران تاجیک از اوایل دهه ۱۹۲۰ به مکتب رئالیسم سوسیالیستی گرایش پیدا کردند و عینی و لاهوتی در این تحول، نقش اساسی داشتند. وقتی صحبت از ادبیات معاصر و نوین می کنیم، نباید نقش زمان و تحول شتابناک نسلها و سبکها را از یاد ببریم. امروزه در دانشکده های ادبیات، وقتی برخی استادان زبان پارسی، هنوز مرحومان فرخی یزدی، ملک الشعرای بهار، رشید یاسمی و ... را به عنوان شاعران امروز مطرح می کنند، دیگر گوش دانشجویان نوجوان و مشتاق ادبیات امروز، بدهکار حرفهای کهنه و تکراری شان نیست. آنها بیشتر تمایل دارند از سهراب سپهری، اخوان ثالث، فروغ فرخزاد و ... بشنوند. اگر چه شاعران اخیر نیز از درگذشتگانند، اما متعلق به دو نسل بعد از مرحوم بهار و رشید یاسمی هستند، ضمن آنکه هر یک در شعر نو صاحب سبک و نوآوری های گوناگونند و جماعت بسیاری را به دنبال خود کشیده اند. با یک حساب سرانگشتی، از دوران عینی تا به حال، دست کم پنج نسل ادبی در شعر تاجیک شکل گرفته است، و ادبیات «رئالیسم سوسیالیستی» تاریخ مصرفش گذشته است، به این لحاظ گمانم در شعر نوین تاجیک باید به سراغ پدر دیگری برویم. در ایران، «نیما» را پدر شعر نو

می دانیم و در شعر عرب، «بدر شاکر السیاب» و «نازک الملائکه»، از پیشگامان شعر نو به حساب می آیند. در شعر تاجیک نیز، این مقام را باید به شاعری بدهیم که علاوه بر نوگرایی فراوان، در شعرش از جسارت و پشتوانه کافی بهره برده و از حیث زبانی و معنایی، قدمی جدی به جلو برداشته باشد! با عنایت به این تعریفها، به گمانم شاعرانی چون «مؤمن قناعت»، «بازار صابر» و «لایق شیرعلی» بیشترین استحقاق را داشته باشند. وقتی در شعر عرب، چند شاعر با هم عهده دار این مقام هستند (برخی از نزار قبانی و بلند الحیدری نیز به عنوان پیشگامان شعر نو عرب یاد می کنند) چه عیب دارد که در شعر تاجیک هم مثلث پیشگامان شعر نو داشته باشیم، و این سه چهره درخشان را به عنوان بنیانگذاران ادبیات نوین به حساب آوریم؟ می دانیم که در شعر عرب، بدرشاکر السیاب و نازک الملائکه زودتر از بقیه شعر نو گفته اند و در فاصله کوتاه یکی دو سال بعد، نزار قبانی بدون اطلاع از شعر این دو شاعر عراقی، نخستین شعر نو خود را سرود (و پنداشت که نخستین شعر نو عرب است) در شعر تاجیک نیز به طور مطلق نمی توان چهره ای را به عنوان پیشتاز در شعر نو معرفی کرد، البته اگر منظور از شعر نو هر شعر پلکانی و شکسته کم محتوایی باشد، آن وقت باید از چهره های دیگری نام ببریم که پیش از این سه شاعر، شعر نو سروده اند. مثلاً می توان به نخستین شعرهای نو پیرو سلیمانی، حبیب یوسفی و میرزا تورسون زاده اشاره کرد که بیشتر، تحت تأثیر جنبش فوتوریسم روسیه و شعرهای مایا کوفسکی، سروده شده اند. شعرهای ابتدایی و سست که از هیچ دوام و قوامی بهره نداشت! حتی همین ابوالقاسم لاهوتی کرمانشاهی، در شعر ایران، قبل از نیما یوشیج، شعر نو سروده بود، اما در این زمینه، کارش از پشتوانه و ارزش کافی برخوردار نبود. او تنها از حیث صورت شعری، حرکتی را آغاز کرد، اما نیما آن را به اوج رساند و توانست با شعرهای زیبا و نظریه های ارزشمند خود، آب در خوابگاه مورچگان بریزد. «چند سال پیش با بازار صابر، مصاحبه ای داشتم و ماحصل آن گفتگو، فردای همان روز در صفحه «بشنو از نی» روزنامه اطلاعات به چاپ رسید.^{۲۹} در آن مصاحبه بازار صابر خود را نخستین سراینده شعر نو تاجیک می دانست، اما معتقد بود که از نیما الهام گرفته



ما و زبان معیار

در ایران نیز چندین زبان و لهجه بومی وجود دارد، اما زبان معیار، همین زبانی است که با آن می نویسم و می خوانیم. بسیاری از شعرهای بومی سرزمین ما که از ارزش ادبی خوبی نیز برخوردارند، آکنده از واژه های محلی است. مثلاً در استان سمنان به برادر، «برار» می گویند، در مازندران و لرستان هم همین کلمه کاربرد دارد، اما شاعران این استانها در شعرهای غیربومی خود حتماً از کلمه برادر استفاده می کنند، چرا که این اقتضای زبان معیار است.

به اعتقاد من زیباترین و با مفهوم ترین کلمه باید گزینش شود و در زبان معیار از آن استفاده شود.

برخی از واژه های رایج تاجیکی نیز در زبان ما - به خاطر ثقیل بودن - کاربردی ندارند. مثلاً کلمه «میش» (morish) به معنی مرگ و میر (ضد زایش)، بر زبان تاجیکان جاری است، اما در ایران کاربردی ندارد. ما کلمه «حامله» را که یک کلمه عربی است، به زبان معیار منتقل کرده ایم و تاجیکها به جای این کلمه از «دوجان» استفاده می کنند که واژه زیبایی است. همین واژه در میان کردهای ایرانی نیز کاربرد دارد.^{۲۰} تاجیکها به جای «حیاط» - که در ایران معمول است - از کلمه «حولی» استفاده می کنند. در خراسان و بیشتر در منطقه تربت، این کلمه کاربرد دارد.

تاجیکها به آدمهای فقیر، «کم بغل» می گویند و در خراسان، همان منطقه تربت، کلمه «کم دمن» و کم دامن بر زبانها جاری است. (به زنانی که هنگام خوشه چینی در گندمزارها، در دامن شان خوشه کمی جمع شده باشد کم دمن می گویند که کنایه از آدم فقیر است) کلمه «قشاق» هم در زبان تاجیکی به آدم بسیار فقیر که هیچ چیز ندارد، اطلاق می شود. به خلاصه، «خُلص» می گویند (همین کلمه در خراسان ما وجود دارد، متنها با معنای متفاوت، و به فرد ساده لوح و دارای عقل اندک اطلاق می شود). تاجیکها به پیرزن «کمپیر» می گویند چرخبال یک کلمه تاجیکی زیباست که این روزها در رسانه های گروهی ما از آن استفاده می شود و معنی «هلیکوپتر» را می رساند و این اواخر به همت فرهنگستان جانشین این کلمه نازیبا و فرنگی شده است.

است. من نیز عنوان مصاحبه اش را «من از نیما متأثر بودم» گذاشتم. آن روز جناب پروفیسور قبادیانی - ادبیات شناس تاجیکی - نیز حضور داشتند، اما کمی بعد، در یکی از یادداشت های ایشان - به گمانم مقدمه کتاب شعر غرق خون استاد بازار صابر - خواندم که مؤمن قناعت نخستین شاعر شعر نو در تاجیکستان است! اگرچه مدتی بعد با مؤمن قناعت در تهران دیدارهایی داشتم، اما متأسفانه فرصت پرس و جو در این باب دست نداد. از طرفی هم نباید نوآوری های شاعری چون لایق شیرعلی را در شعر معاصر تاجیک، نادیده انگاشت. بر این اساس و اعتقاد، با همه احترامی که برای صدرالدین عینی قائلم، معتقدم که او از حیث زمان و آثار، شبیه ملک الشعرای بهار ماست. اگرچه از حیث توانایی های شعری، به اعتقاد من بهار فحل تر از عینی ست و بر این ادعا، تنها قصیده دماوند را گواه می گیرم. مقام ادبی عینی را باید در نثر داستانی و تحقیقات سترگ ادبی اش جستجو کرد. دو کتاب به یادماندنی یادداشت ها و نمونه ادبیات تاجیک که اولی در ایران هم به چاپ رسیده است و نویسنده محترم کتاب شاعر آینه ها از آن به عنوان دریایی ارزشمند یاد کرده است، گواه این توانایی اوست، اگرچه وی در عرصه شاعری نیز - در مقایسه باهم نسلان خود و حتی نسل پس از خود - شاعری برجسته است. نقش او در شکل گرفتن جمهوری تاجیکستان، در سالهایی که بسیاری از دولتهای همسایه فرهنگ و تمدن تاجیکان را نادیده می گرفتند، به محبوبیت او کمک شایانی کرد. علاوه بر این، در روزگاری که به هویت ادبی و تاریخی تاجیکان می ناخستند، عینی با نوشتن کتاب نمونه ادبیات تاجیک و یک سلسله رساله ها درباره رودکی، فردوسی، بوعلی، بیدل و ... ثابت کرد که این درخت تنومند، ریشه در تاریخ هزاران ساله دارد و تاجیکان نخستین ساکنان مهربان فرارود بوده اند.

□ □ □

از مهم ترین ویژگی های شعر امروز تاجیک، استفاده فراوان از واژه های بومی است؛ واژه هایی که گاه ریشه در فرهنگ هزاران ساله آن سرزمین دارند و گاه محصول همین چند دهه اخیرند.

تاجیکها در وداع با کسی از عبارت بسیار زیبای «راحت سفید» استفاده می کنند، به اتو، «درزال» می گویند. به جای نمناع از کلمه «پودینه» و «هلبو» استفاده می کنند، منتها اولی نمناع کوهی و دومی نمناع لب جوست. در مورد نمناعی که در باغ یا حیاط می کارند از دو کلمه «نمناع» یا «پودینه باغی» استفاده می کنند. در مورد انبوه بز و گوسفند، کلمه «رمة» به کار می برند، به دسته ای از گاووان «پاده» می گویند، در مورد انبوهی از اسب و الاغ از کلمه «گله» استفاده می کنند. به انبوه پرندگان «سیله» Seleh می گویند. به جای کلمه «سالاد» که یک کلمه فرانسوی است از واژه های «نوگل»، «نگل» و «گزرگ» استفاده می کنند و اگر فلفل، گوجه فرنگی، خیار و پیاز و ... را همراه با نان به عنوان غذا بخورند به آن «شکرآب» می گویند که در واقع نوعی سالاد است، همین کلمه در ایران ما معنی متفاوتی دارد و وقتی روابط بین دو نفر تیره شود می گویند میانه آنها، شکرآب شده است. عبارت «گاو گم» به هوای تاریک روشن قبل از غروب می گویند، که ما به جای آن از کلمه «گرگ و میش» استفاده می کنیم. ذهن تاجیک از دو جزء «ور» (به معنی بلندی) و تاج، کلمه ترکیبی «ورتاج» را ساخته است که به معنی «گل آفتابگردان» است. تاجیکها به جای آغ از کلمه «آوه» استفاده می کنند. مادر عروس را «خوشدامن» می گویند و پدر زن را «خسور». همین دو کلمه در خراسان امروز نیز کاربرد دارد؛ منتها با اندکی تغییر در گویش، مادرزن را «خوش» و پدرزن را «خسر» می گویند. در لرستان نیز کلمه خسوره (Xesoorah) را بکار می برند اما برای هر دو. «شمال» در آنجا باد شمال را گویند که در خراسان هم همین واژه کاربرد دارد. تاجیکها، پارویی که با آن برف می رویند را «کورچک» یا «کورک» می نامند. پاروزدن قایق را «بیل زدن» و بیل زدن زمین را «پاپیل» یا «بیل گردان» می گویند. مشاعره در آنجا «بیت برک» نام دارد. «لاله گردانی» سنتی است که در عیدهای نوروز، کودکان لاله در دست می گیرند و خانه به خانه می روند و مزده آمدن بهار را می دهند.

تاجیکها به لالایی مادران «آله» می گویند. «شاختم» همان باران زودگذر است. به مرگ در کودکی «غوره مرگا»

می گویند. مردم ناحیه تربت در خراسان به جای این کلمه از عبارت «نهال شکن» استفاده می کنند. «آلهی نهال شکن شوی» یعنی خدا کند که در کودکی بمیری. تاجیکها وقتی می گویند: فلان دختر با فلان پسر، «فاتحه» شدند، یعنی باهم «نامزد» شدند. در باور تاجیکها وقتی دسته تَرنه ها- درناها- از ارتفاع بالای روستا بگذرند، آن سال در آن روستا خشکسالی می آید و اگر از ارتفاع پایین بگذرند، آن را به فال نیک می گیرند. به فاتحه یا قمری «موسیچه» می گویند که در شعر شاعران فارسی نیز این کلمه وجود دارد. به پرستو «داستک» و به ماهی قزل آلا «گل ماهی» می گویند. «سحر مردان» صبح خیلی زود است. «کورخَد کردن» اعتقادی است که مال گم کرده ها بر پایه آن پیش ملاهایشان می روند و مالی را کورخند می کنند و معتقدند که دزد مال، عذاب می کشد و دیگر نمی تواند آن مال را مصرف کند و مال به صاحبش برمی گردد. «آش حلال» حلال ترین غذاهاست و این حق چوپانان است که وقتی رمة ها یا پاده ها را به صحرا می برند، در ازای این زحمت به آنها غذا یا حتی نان خالی می دهند که به آن آش حلال می گویند.

من به فلانی «خط نوشتم» یعنی نامه نوشتم، به فلانی «سیم زدم» یعنی به فلانی تلفن کردم. «تیریزه» همان پنجره است. «فتیر»، «قاق فتیر»، «کُلچه»، «گردچه»، «چپاتی» و ... انواع نان تاجیکی اند.

«چکن»، «کُرته»، «کمزول» و ... انواع جامه های تاجیکی است که در این میان کلمه «کرته» کاربرد بیشتری دارد و در شعر منوچهری دامغانی هم «کرته سندسی» به کار رفته است.

به هوا جوشیدن شیر، در مورد عاق کردن فرزند کاربرد دارد، وقتی مادری به فرزندش بگوید من شیرم را به هوا می جوشم، یعنی تو را عاق می کنم اما عاق کردن هم در بین تاجیکها فعل آشنایی است. مثلاً سیاوش در پایان شعر زیبای «نوروز خون» خود می گوید:

زمین - مادر -

شما فرزندهای عاصی اش را عاق خواهد کرد.

«قِمباق» نوعی رقص محلی تاجیکی است. «دسترخان»، سفره را گویند، «طوی» یک کلمه ترکی است که حالا به جای جشن و سرور و عروسی از آن استفاده می شود. به جای «ابرو»



ترجیح می دهند کلمه ترکی «قاش» را بگویند! اینها بخشی از واژه های خاص تاجیکان است که شاعرانشان این روزها به فراوانی در آثار خود از آنها سود می جویند. و اگر خوانندگان ایرانی حظ کمی از شعر امروز تاجیک می برند، عمده ترین دلیل آن همین نامأنوس بودن ذهن خوانندگان با معنای برخی از این کلمات است.

در کنار این واژگان که تا حد زیادی به گزینی شده بود، و سعی ما بیشتر، آوردن برخی نمونه های زیبا بود-واژه های فراوانی نیز یافت می شوند که از حیث زیباشناسی چندان قابل اعتنا نیستند و برای آنها معادل های بهتری در زبان فارسی می توان یافت. تأکید می کنم که منظور و مقصود من حذف کردن هیچ واژه ای نیست و نمی گویم چرا تاجیکان از فلان کلمه استفاده می کنند و چرا فلان کلمه را فراموش کرده اند، اصلاً به من چه که برای مردمی که به زبان مادری شان حرف می زنند، تکلیف تعیین کنم. اما این حق را دارم که به عزیزانمان در فرهنگستان زبان فارسی و تاجیکی توصیه کنم که تمام این واژه ها را به دقت مورد بررسی قرار دهند و فرهنگ مشترک دو کشور را هر چه زودتر بر مبنای به گزینی واژه ها در اختیار علاقه مندان قرار دهند. به اعتقاد من با همه امتیازاتی که یک واژه اصیل فارسی نسبت به یک واژه غیر فارسی دارد، نباید هیچ واژه ای را به خاطر فارسی بودن یا نبودن آن بپذیریم یا رد کنیم، چرا که اگر واژه ای توانست خوش بنشیند، باید قدمش را به روی چشم بگذاریم.

قالبهای رایج در شعر تاجیک

از میان قالبهای مختلف شعری، تاجیکها به چارپاره عنایت فراوانی دارند، اگر چه غزل شعر همه روزگاران بوده و هست و در آنجا نیز بازار خود را دارد، اما در مقایسه با چارپاره، مسمط، مربع، مخمس و ... طرفداران کمتری دارد. یک دلیل عمده آن، الگوپذیری تاجیکها از ادبیات روس و توجه روسها به قالب چارپاره است. در آنجا مثنوی نیز حال و روزی بهتر از غزل ندارد. همین دور شدن از قالبهای اصیلی چون مثنوی و غزل یکی از عوامل رکود شعر ریشه دار فارسی در میان تاجیک هاست. از این روست که بسیاری از غزلهای امروز تاجیک، غزلهایی کم فروغ، بی حادثه و یا کم حادثه اند! اگر در

شعر ایران- به خصوص در این چند دهه اخیر- شاهد انقلابهای ارزشمند زبانی در عرصه غزل بوده ایم، در شعر تاجیک این تحول و دگرگونی بسیار اندک رخ داده است و هرگز به یک جریان پرشتاب بدل نشده است. اما تاجیکها به قالب های رباعی و دوبیتی عنایت خاصی دارند. اگر در قالبهای کلاسیک، برای شعر تاجیک، موفقیتی قابل باشیم، این توفیق بیش از همه در قالب دوبیتی خود را می نمایاند. از دوبیتی سرایان موفق تاجیک باید به لایق شیرعلی و مستان شیرعلی، گل نظر و نظام قاسم اشاره کرد. در قالب رباعی نیز آثار لایق شیرعلی و رستم وهاب نیا از ظرافت و زیبایی بیشتری برخوردار است. قالبهایی چون قطعه، شعر نو (نیمایی) و سپید نیز طرفدارانی جدی دارد. از دیگر قالبهای مورد توجه شاعران تاجیک «درام منظوم» است که در این قالب، بیشتر شاعران بزرگ و متبحر طبع آزمایی کرده اند. به عنوان نمونه و شاید یکی از تازه ترین نمونه های این قالب، به درام منظوم «شاه همدان» سروده محمد غایب اشاره می کنم که در سال ۱۹۹۶ در کولاب به چاپ رسیده است و به زندگی سیدمیرعلی همدانی (عارف بزرگ ایرانی که مزارش در کولاب، زیارتگاه اهل دل است) اختصاص یافته است. نکته ای که یادآوری اش در اینجا خالی از لطف نیست این است که همه قالبهای مختلف ادبی در کشورهای مختلف معنای متفاوتی دارد و ما فقط به قالب مخصوص کلاسیک که ابیاتش از شانزده بیت بیشتر باشد «قصیده» می گوئیم، اما در میان عربها یک شعر سپید یا نو هم، قصیده خوانده می شود! در ادبیات تاجیک هم هروقت کلمه «داستان» را می شنویم، معادل قصه یا داستان در ایران نیست! بلکه تاجیکها به منظومه داستانی، «داستان» می گویند. به عنوان مثال، شاهنامه فردوسی یا مثنوی لیلی و مجنون را تاجیکها یک داستان بلند می دانند، در صورتی که تلقی ما از داستان بلند در مرحله اول، نثر است نه شعر! تاجیکها برای قالبی که ما به آن قصه یا داستان می گوئیم، از کلمه «حکایه» استفاده می کنند (همین کلمه در ادبیات ما مفهوم و معنایی



متفاوت دارد. همچنین قالبهایی چون «آچرک»^{۳۱} و «پاوست»^{۳۲} که قالب های مخصوص ادبیات روس هستند در ادبیات داستانی (نثر) تاجیک نیز شیوع پیدا کرده است و در ادبیات ما از این نامها خبری نیست.

مضامین شعر امروز تاجیک

از حیث مضمون، شعر تاجیک در محدوده کوچکی، خود را تکرار می کند. قریب به یک قرن است که شاعران تاجیک در موضوعات کهنه و فرسوده ای چون وصف طبیعت، مدح کوههای تاجیکستان، دوری از سمرقند و بخارا، تفاخرهای بی معنا، سروند اخوانیه برای جماعت نسوان! و عاشقانه های مبتذل و زمینی، خود را تکرار می کنند. در این میان شعرهای وطنی به دلیل حساسیت منطقه، حتی کاری واجب و ارزشمند است، اما وقتی همه از یک دریچه به این موضوع بنگرند، معلوم است که تا چه حد دچار یکنواختی و تکرار زبان آور خواهد شد و گاه برخی مدح های تکراری دست کمی از ذم و نکوهش ندارند! در میان انبوه شعرهای وطنی که از شاعران تاجیک خواندم، یک شعر توجه ام را بیشتر جلب کرد. نه به خاطر قدرت ابیاتی، بلکه به دلیل زاویه تازه ای که شاعرش از آن زاویه به این موضوع تکراری نگریسته بود و آن شعر «تاجیکستان» سروده محمدعلی عجمی بود:

تاجیکستان ای کُنام روح من
ای تن صدبارهُ مجروح من ...
در میان تیر باران ای وطن
در دم تیغ یزیدان ای وطن
همچنان نخلی جوان استاده ای
تشنه در ریگ روان استاده ای
واحسینا واحسینا واحسین
در میان مشرکان، تنها حسین ...

این پیوند دادن سرزمین تاجیکستان به کربلا، هویت دینی دادن به آن و اتصال به جریان زنده و پویای کربلا، یک حادثه نو و تازه است. اگرچه برخی از شاعران تاجیک در این سالهای اخیر کمابیش به این موضوع پرداخته اند، و اگر دقیق تر بنگریم می بینیم این توجه از دیرباز در میان برادران اهل تسنن وجود

داشته و بسیاری شاعران اهل سنت شیعی دل که در برابر عظمت عاشورا و کربلا سر تعظیم فرود آورده اند. به عنوان مثال، این شعر جاودانه سیف فرغانی را کیست که نشنیده باشد و با آن نگریسته باشد:

ای قوم در این عزا بگریید
بر کشته کربلا بگریید
اشک از پی چیست؟ تا بریزید
چشم از پی چیست تا بگریید
بی گریه سخن نکو نیاید
من می گویم شما بگریید ...
یا این بیت اعجاب برانگیز بیدل را کیست که بشنود و باور نکند که کربلا در جان بیدل قیامتی برانگیخته است:
کیست در این انجمن محرم عشق غیور
ما همه بی غیرتیم، آینه در کربلاست!
یادم نمی رود چند سال پیش با شاعر عارف و عاشق افغانستانی زنده یاد مهندس عبدالقهار عاصی در تهران دیداری داشتیم. از برادران اهل تسنن بود و از اعضای فعال کانون نویسندگان و شاعران کابل. آن روز برایم شعری خواند با این مطلع:

تاریخت خون مرد به دامان کربلا
سجاده شد تمام بیابان کربلا

سرانجام این شاعر در سال ۱۳۷۵ در موشک باران کابل، خانه اش هدف ناجوانمردان قرار گرفت و مظلومانه به شهادت رسید! از میان شاعران معاصر تاجیک این چند بیت از غزل عجمی در موضوع کربلا شنیدنی است:
نیزه را سرور من! بستر راحت کردی
شام را غلغله صبح قیامت کردی
به لب تشنه ات آن روز اشارت می کرد
خانمی را که در انگشت شهادت کردی
بانگ «لیلیک» که حُجّاج به لب می آرند
آیه هایی ست که بر نیزه تلاوت کردی ...

شعر تاجیک از کاستی هایی دیگر نیز رنج می برد. یکی از این کاستی ها، دور افتادن از فرهنگ دینی و واژگان قرآنی است. اصطلاحات و اعتقادات دینی در اشعار شاعران آن دیار بسیار



کمرنگ به چشم می خورد، بیشتر شاعران آنجا با معنای آیات قرآن و احادیث بیگانه اند.

نگاهی به برخی ویژگی های شعر امروز تاجیک

اگر در ایران یا کشورهای عرب از میان ده شاعر میانگین بگیریم، شاید حداکثر نیمی از آنها تحصیل کرده رشته زبان و ادبیات فارسی یا عربی باشند؛ بقیه در رشته های متنوعی چون فیزیک، ریاضی، کامپیوتر، پزشکی، تاریخ و... درس خوانده اند، اما در میان شاعران تاجیک، این نسبت بسیار بالاست، شاید از صد شاعر، بیش از نود و پنج نفرشان در رشته زبان و ادبیات فارسی تاجیکی درس خوانده باشند! همین نکته باعث شده است تا ادبیات آنجا کانالیزه و سطحی شود. به عنوان مثال اگر در شعر نذری یزدان به این رگه های فلسفی برمی خوریم:

خویش را می سوزم و چون آفتاب
«عالم اکبر» مهیا می کنم

این محصول آن است که این شاعر جزو اقلیت بسیار کم شاعرانی است که در رشته فلسفه و زبان انگلیسی تحصیل کرده است. و اندکند شاعرانی چون محمد غایب که در رشته ریاضی درس خوانده باشند. همین کانالیزه شدن را در نشر کتابها نیز شاهد هستیم. بیشتر کتابهای ادبی توسط دو مؤسسه انتشاراتی «ادب» و «عرفان» منتشر می شود و هر کتاب یک «محرر» مخصوص دارد، با یک مقدمه بسیار کوتاه که در واقع معرفی آن شاعر است، همراه با تعریف ها و تعارف های طبق معمول. بیشتر کتابها در قطع جیبی، پالتویی و با جلد تک رنگ یا دورنگ چاپ می شود. تعداد نسخه های چاپ شده به طور متوسط پنج هزار نسخه است که این تعداد نسبت به جمعیت پنج میلیونی تاجیکستان، قابل توجه است و نشان می دهد که تاجیکها بیشتر از ما شعر می خوانند! ترجمه کتاب های شعر نیز در آنجا از رواج خوبی برخوردار است. بسیاری از شاعران تاجیک مترجم نیز هستند و سعی شان بر این است که حتی الامکان آثار شاعران کشورهای چون روس، چین، مجار، لیتوانی، آذربایجان و... را ترجمه کنند. شعر شاعران ایران در آنجا به اندازه کافی به

چاپ نرسیده است، اما شاعرانی چون سیاوش کسرای، فروغ فرخزاد - بیشتر با کتابهای ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد و تولدی دیگر -، فریدون توللی، خوبی، سایه و... در آنجا شناخته شده اند. شعر انقلاب و شاعران مطرح یکی دو دهه اخیر، کمتر در آنجا معرفی شده است! هنوز در آنجا شاعران توانایی چون علی معلم، قیصر امین پور، سلمان هراتی، حسن حسینی و... نامهای غریبی هستند. شاید این کم کاری شاعران آنجا باشد که بیش از آنکه بخواهند شعر انقلاب و شعر معاصر ایران را معرفی کنند، درصددند تا خود را معرفی کنند! در سالهای اخیر، به همت انتشارات «الهدی» در ایران، شاعرانی چون مؤمن قناعت، بازار صابر، لایق شیرعلی، گل رخسار، عسکر حکیم و آشور صفر، گزیده آثار خود را به چاپ رسانده اند. این کتابها بدون استثنا دارای اشکالهای عمده وزنی و قافیه است که از دید شاعران نقاد ایرانی دور نمانده است و باعث شده است تا استقبال چندانی از شعر تاجیکستان نشود و حتی خیلی ها امیدشان از شعر تاجیک قطع شود! متأسفانه چاپ کتاب پیمان که در ایران با همکاری انتشارات «ادب» و الهدی به چاپ رسید، بیش از آنکه مفید باشد، سبب دور شدن شاعران ایرانی از شعر تاجیکستان شد. غلط های فراوان نوشتاری و شکست وزنی فراوان تر سبب شد تا این کتاب در میان کتابخانه شاعرانی ایرانی جایی نداشته باشد! اخیراً انتشارات سروش نیز گزیده اشعار خانم فرزانه خجندی را به چاپ رسانده است، که بی گمان تلاش شاعر ارجمند و محقق فرزانه دکتر قیصر امین پور - ویراستار کتاب - باعث ارتقای سطح ادبی آن بوده است. این اواخر کتاب اندوه سبز سروده محمدعلی عجمی نیز توسط انتشارات حوزه هنری - بزرگترین انتشارات ادبی ایران - به چاپ رسیده است که در مقدمه آن که به قلم نگارنده بوده است، از این کتاب به عنوان جدی ترین حادثه ادبی سالهای اخیر شعر تاجیک نام برده ام و قضاوت آن را به عهده خوانندگان می گذارم. با این همه به گمانم شعر تاجیک در ایران، بسیار بد معرفی شده است. هنوز چهره های بسیار خوبی چون محمدعلی جنیدی (سیاوش)، نظام قاسم، رستم وهاب نیا، محمدعلی مرادی، سلیم ختلانی، دارا نجات، خیرالدین خیراندیش و... هستند که شعرشان ارزش چاپ در مجموعه های جداگانه را دارد (بشرطها

و شروطها!) و متأسفانه رعایت نکردن همین شرط و شروط، باعث شده است تا سلسله آثار چاپ شده توسط انتشارات الهدی، با همه حسن نیت هایش از توفیق بالایی برخوردار نباشد!

پانوشتها:

۱. فرارود: همان ماوراءالنهر است.
۲. مصاحبه با روزنامه اطلاعات، صفحه هشتم از ن۹، ضمن از نیما متأثر بودم، ۳ آبان ۱۳۷۳، ص ۱۱.
۳. آخرین سلسله از امیران خودکامه که بر بخارا حکومت می کردند.
۴. احمد مخدوم دانش: معروف به احمد کله، فرزند ناصر، بخارا ۱۸۲۶ همانجا ۱۸۹۷ م، عالم، نویسنده، شاعر، هنرمند و انقلابی تاجیک. مؤلف کتاب نوادرالوقایع. مخالفت او با نظام آموزش مذهبی آن روز بخارا، روحانیان قشری را برضد وی برانگیخت، تا بدانجا که او را ملحد خواندند. دانش در پاسخ به این اتهام، دو رساله با نام های میارالتدین و ناموس الاعظم تألیف کرد و در آنها به تحلیل احکام دینی پرداخت. وی سرانجام به این باور رسید که اصلاحات جزئی در نظام حکومت منغیتی کارساز نیست و بهبود این نظام نیازمند تحولی بنیادین است. احمد مخدوم دانش سرآمد جریان معارف پروری آسیای مرکزی و بنیانگذار رویه معرفت پروری در ادبیات تاجیک است.
۵. شمس الدین شاهین: محمدشمس الدین مخدوم، بخارا ۱۸۵۷-۱۸۹۴ قمری ۱۸۹۴ م، شاعر و ادیب تاجیک. وی از شاگردان و یاران احمد مخدوم دانش بود و ریشه کاستی های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را در بی کفایتی دولتمردان می دید. (دانشنامه ادب فارسی، ج ۱، ص ۵۲۸)
۶. محمد صدیق حیرت: محمد صدیق، بخارا ۱۸۷۸- همانجا ۱۹۰۲ م، شاعر تاجیک. وی از همدستان عینی بود و عینی قواعد عروض و برخی صنایع ادبی را از او آموخت.
۷. عبدالرئوف قفرت، بخارا ۱۸۸۶- تا شکند ۱۹۳۷ م، ادیب، نویسنده و شاعر تاجیک. از پیشروان حرکت جدیدی و نیز ادبیات نوین بود. برخی معتقدند نثر نوین تاجیک با نوشته های او شکل گرفته است. (دانشنامه ادب فارسی، ج ۱، ص ۶۶۵)
۸. صدرالدین عینی: صدرالدین سعید مرادزاده، بخارا ۱۸۷۸- دوشنبه ۱۹۵۴ م، نویسنده و پژوهشگر شهیر تاجیکی. پس از فوت پدر و هادرش به بخارا رفت و به تحصیل پرداخت. پس از چندی به خانه شریف جان مخدوم صدرضیاء که انجمن ادیبان روشنفکر آن روزگار بود، راه یافت و با شاعرانی چون ملانئزوالله لطفی، صادق خواجه گلشنی، عبدالله خواجه تحسینی، ملابرهان مشتاقی، میرزا عظیم ساسی و محمد صدیق حیرت آشنا شد. از ۱۸۹۳ م سرودن شعر را آغاز کرد و با تخلص های سفلی، محتاجی، جنونی و بعدها عینی شعر می سرود. (دانشنامه ادب فارسی، ج ۱، ص ۶۳۰)
۹. مخدوم دانش، سلطنت خانان منغیتی، ص ۴۳.
۱۰. جدیدی: اصطلاحی است که برخی از روشنفکران و انقلابیون بخارا را پیش از انقلاب اکتبر، با این لقب مهورالدم خواندند و با قوای علمای درباری قتل عام کردند.
۱۱. داهی: لقب لنین است.

۱۲. محیی الدین خواجه یف: (۱۹۲۸ م-) نویسنده تاجیک. از خاندان مدرس خجندی بود و پدرش را به جرم تدریس علوم دینی به یکی از نقاط سردسیر و دورافتاده روسیه تبعید کردند.
۱۳. عبدالقادر محیی الدینوف: عبدالقادر فرزند محیی الدین میرزاده، بخارا ۱۸۹۱- همانجا ۱۹۴۰ م، ادیب و دولتمرد تاجیکی که با مقاله های خود در برابر پان ترکیست ها که به فرهنگ و زبان فارسی در بخارا یورش برده بودند، ایستادگی می کرد. (دانشنامه ادب فارسی، ج ۱، ص ۷۹۰)
۱۴. سعدالله ربیعی: ورزاب ۱۸۸۳- ۱۹۳۹ م، شاعر تاجیک. در ۲۰ سالگی به تأثیر از پیدل و صائب سرودن شعر را آغاز کرد. او در تصفیه های استالینی کشته شد.
۱۵. رشید عبدالله: سمرقند ۱۹۱۰-۱۹۳۷ م، شاعر و روزنامه نگار و مترجم تاجیکی. او در حکومت استالین دستگیر شد و در زندان جان سپرد.
۱۶. عابد عصمتی: سمرقند ۱۹۵- دوشنبه ۱۹۴۵ م، دانشمند و شاعر تاجیک. عصمتی در روزگار استالین بازداشت و زندانی شد.
۱۷. جمعه آدینه: پنجکنت ۱۹۳۰- دوشنبه ۱۹۸۲ م، نویسنده تاجیکی. وی در آثارش به نکوهش اوضاع سیاسی و اجتماعی وقت می پرداخت و به همین دلیل آثارش گرفتار سانسور بود.
۱۸. ساتم اولغ زاده: روستای ورزیک استان سمگان ۱۹۱۱- دوشنبه ۱۹۹۷ م، دانشمند و نویسنده شهیر تاجیکی.
۱۹. قشلاق طلایی: عنوان کتابی است از میرسعید میرشکر
۲۰. کم بغل: به معنی فقیر
۲۱. این مضمون از ضیاء عبدالله، شاعر معاصر تاجیک است.
۲۲. مصرعای از چارپاره پسر هجدهم کواه، سروده شاعر معاصر تاجیک، لایق شیرعلی.
۲۳. بیت پیدل این است:
ظالم نمی کشد الم از طینت حدود
تنگی فشار دیده ازبک نمی شود.
۲۴. تئورسون زاده: میرزا، روستای قره داغ حصار ۱۹۱۱- دوشنبه ۱۹۹۷ م، شاعر تاجیک. برنده جایزه استالین، نئین، رودکی و جواهر لعل نهرو.
۲۵. میرشکر: میرسعید میرشکر، شغنان ۱۹۱۲- دوشنبه ۱۹۹۳ م، شاعر و نمایشنامه نویس تاجیکی.
۲۶. حبیب یوسفی: سمرقند ۱۹۱۶- لهستان ۱۹۴۵ م، شاعر فارسی گوی ازبکستانی. با درگیری جنگ جهانی دوم داوطلبانه به جبهه رفت و در جریان نبرد ورشو کشته شد.
۲۷. امین جان شکوهی: روستای رومان خجند ۱۹۲۳- دوشنبه ۱۹۷۹ م، شاعر و نویسنده تاجیک.
۲۸. غفورملا: شاعر تاجیکی. تبعیدی به قرغان تپه. آثارش سالها در مطبوعات آن سامان اجازه نشر نداشت و یک بار پیرم قتل ستاری را به جرم چاپ شعری از غفورملا مورد بازخواست قرار دادند.
۲۹. رجوع شود به مأخذ شماره ۲.
۳۰. البته با مختصری تفاوت در گویش.
۳۱. (a.cerk) واژه ای روسی به معنای یادداشت فوری درباره رویدادهای واقعی و حوادث روزمره.
۳۲. پاورست (Pa.vest) واژه ای روسی به معنی روایت و روایت کردن و در اصطلاح ادبی گونه ای اثر حماسی است که به یک رویداد کامل یا رشته ای از رویدادها می پردازد و رفتار و کردار دو یا چند قهرمان را به تصویر می کشد. پاورست گسترده گی سوز و رویدادهای رمان را ندارد.

